

[عبدالحسین طالع]

درونی‌مایه بیشتر کتاب‌هایی که در زمینه امامت نوشته شده‌اند، تا حد زیادی به هم شباهت دارد؛ به گونه‌ای که پژوهشگر این عرصه با نگاهی شتاب زده می‌تواند چند کتاب را برگزیند که با مطالعه آنها از غالب منابع امامت بی‌نیاز شود.

در این میان، برخی کتابها رویکردی ابتکاری در پیش گرفته‌اند که آن کتاب را از دیگر کتاب‌های امامت کاملاً ممتاز می‌کند.

این کتاب‌های ابتکاری غالباً در پی برخورد به یک نیاز تازه یا آشنایی با فضایی جدید به شیوه میان رشته‌ای یا در پاسخ به یک پرسش روز تهیه می‌شوند.

نوآوری و روزآمدی که در این کتابها دیده می‌شود، آنها را بر سر دوراهی قرار می‌دهد که آیا در محتوا قصد تجربه فضای جدید را دارند یا در نوع عرضه نیز چنین است؟ باری، هدف از این قلم انداز، بررسی این مقوله نیست که به مجال مستقل نیاز دارد. بلکه هدف، معرفی پژوهشی در باب امامت است که در نوع خود کم‌مانند است.

کتاب امام علی (علیه السلام) از زبان اهل سنت نوشته محمد باقر یآوری (اصفهان: انتظار سبز، ۱۳۸۱، ۲۰۸ ص) مروری است بر کتاب‌های درسی مقاطع مختلف تحصیلی امارات متحده عربی در مورد امام امیر المؤمنین - صلوات الله علیه - که نویسنده کتاب طی دو سال تدریس در دوی در سالهای ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵ تدوین کرده است.

برای تدوین و نگارش این کتاب، هفتاد کتاب از متون درسی دوی بررسی شده، و از میان آنها ۳۶ کتاب که در آنها از امیر المؤمنین (علیه السلام) یاد شده، مورد استفاده بوده است. فهرست این کتابها در صفحه ۱۹۲ و ۱۹۳ آمده است: ۸ عنوان دوره ابتدایی، ۱۴ عنوان دوره راهنمایی، ۱۳ عنوان دوره دبیرستان و یک عنوان دوره شبانه. این متون از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۷ را در بر دارد، که برخی از آنها بیش از ۱۷ بار چاپ شده‌اند. برخی از عناوین مشترک آنها چنین است: التریب الاسلامیة، التطبيق اللغوی، تاریخ الدولة الاسلامیة.

نویسنده مطالب کتاب‌های درسی را با منابع معتبر سنیان تطبیق داده تا استناد آنها روشن شود. برای این کار، از ۱۹۳ کتاب یاد کرده که نویسندگان آن متون بدانها استناد داده‌اند. (ص ۱۹۴ تا ۲۰۱) نویسنده کتاب، خود در میان این منابع، به ۶۲ کتاب مرجع، رجوع و استناد کرده که فهرستی از

آنها را در صفحات ۲۰۲ تا ۲۰۶ آورده است.

پس از مقدمه، مطالب کتاب در ۱۵ فصل و یک خاتمه سامان یافته‌اند:

ف ۱. مولود کعبه؛

ف ۲. در آغوش پیامبر (دوره کودکی)؛

ف ۳. فضائل و مکارم؛

ف ۴. مأموریت‌ها و مسؤولیت‌ها از سوی پیامبر؛

ف ۵. پیکار با دشمنان اسلام؛

ف ۶. جمع آوری قرآن؛

ف ۷. فصاحت و بلاغت؛

ف ۸. مقام علمی و اخلاقی حضرتش؛

ف ۹. خطبه‌ها، سخنان و اشعار؛

ف ۱۰. همراه و همراز پیامبر از بعثت تا رحلت؛

ف ۱۱. در دوران سه خلیفه؛

ف ۱۲. دوره خلافت؛

ف ۱۳. جمل و صفین و نهروان؛

ف ۱۴. اشاره‌ای گذرا؛

ف ۱۵. علی و فاطمه و دو فرزندشان (علیه السلام).

خاتمه. قصیده علویه منسوب به محمد عبدالمطلب و قصیده کمیت.

از نکات جالب مقدمه، آمارهایی از چند کتاب معتبر تسنن است که توجه این متون به چهار

خلیفه را به شیوه مقایسه‌ای در آنها می‌توان دید.

الف) مسند ابن حنبل (ج ۱، ص ۵ تا ۲۵۲)

خلیفه اول ۲۰ صفحه / ۸۲ حدیث

خلیفه دوم ۶۶ ص / ۳۱۸ ح

خلیفه سوم ۳۰ ص / ۱۶۲ ح

امیر المؤمنین ۱۳۱ ص / ۸۲۱ ح

ب) تاریخ یعقوبی (ج ۲ ص ۱۲۷ تا ۲۱۳)

خلیفه اول ۱۲ ص

خلیفه دوم ۲۳ ص

خلیفه سوم ۱۶ ص

امام علی (علیه السلام) ۳۶ ص

(ج) حلیه الاولیاء (مبتنی بر فهرس ج ۱۱)

خلیفه اول ۲۳ ح

خلیفه دوم ۱۴۴ ح

خلیفه سوم ۲۸ ح

امام علی (علیه السلام) ۱۶۶ ح

(د) مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۴۰ تا ۱۰۰)

خلیفه اول ۲۰ صفحه / ۷ باب

خلیفه دوم ۱۹ ص / ۲۱ ب

خلیفه سوم ۲۰ ص / ۱۶ ب

امام علی (علیه السلام) ۴۵ ص / ۳۰ ب

جدا از بررسی کیفی و محتوایی این منابع، صرف بررسی کمی میان این مطالب، خود نوعی مؤید بر افضلیت امام امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

به هر حال، این پژوهش، یادآور خلأهای پژوهشی در حوزه امامت و شناخت امامان معصوم است که امید است اهل نظر این ضرورت را جدی بگیرند.

[علامه سید محمد علی روضاتی]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد المصطفى وآله الطيبين الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم من الأولين والآخرين.

وبعد، مقصود از تحریر این کلمات بیان گوشه‌ای از انحرافات عقیدتی چند تن از معروف‌ترین رجال علمی اهل سنت و جماعت است به نحو اجمال و اختصار با پرهیز و اجتناب از اطناب و اکثار والله الموفق.

اینک گوییم که در میان شاگردان عرب‌زبان ابو حامد غزالی طوسی (۴۵۰ - ۵۰۵) نویسنده کتاب مشهور *احیاء العلوم* و غیره، شخصی است معروف به قاضی ابن العربی (۴۶۸ - ۵۴۳) که نام کاملش ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن احمد بن العربی المغافری است. او در شهر اشبیلیه اندلس به دنیا آمد و در نزدیکی فاس مراکش بدرود حیات گفت و در فاس به خاک رفت و پس از این درباره او گفتگو می‌کنیم.

این ابن العربی که همواره با الف و لام «العربی» خوانده می‌شود به جز ابن عربی بسیار مشهور است که او محیی الدین صاحب کتاب بزرگ *فتوحات مکیه*، متولد ۵۶۰ در گذشته ۶۳۸ و نام کاملش ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله حاتمی طائی اندلسی صوفی ظاهری فیلسوف پیشوای وحدتیان، و معروف به شیخ اکبر و ابن عربی «بدون لام» است، و بر سر زبانها گاه این یکی را ابن الاعرابی خواندند که گویا تعریضی باشد از جانب مخالفان عقیدتی او.

وحدتیان یا اهل وحدت همانا قائلان به «وحدت وجود» اند که صاحب کتاب *لطائف الاعلام فی اشارات اهل الالهام* آن را چنین توضیح داده است: «وحدة الوجود، یعنی به عدم انقسامه الی الواجب والممكن» انتهای.

حال، محیی الدین در این وادی آنچنان پیش رفته است که حتی بیاناتش دستاویزی برای

۱. این نوشتار مکتوب علامه سید محمد علی روضاتی به آقای سید مصلح الدین مهدوی در سال ۱۴۰۷ بوده و از اجازات وی اخذ شده است.

اهل صلیب گردیده از توجه به آراء و ظواهر سخنان او به طمع درافتاده خواسته‌اند مسأله «قانونیم» را برای مسلمین صورت حق به جانبی داده لباس حقانیت پوشانند؛ و لذا کوششی از برخی شرق‌شناسان آنچنانی در راه احیاء و ترویج آثار وی به چشم می‌خورد تا بدانجا که در یک اثر تازه چاپ ارمنی پیرامون افکار محیی‌الدین چنین آمده است:

«تصوّف آنچنان عامل حیاتی در اسلام است که بدون درک برخی از عقاید و اشکال آن نمی‌توان به کُنه حیات مذهبی اسلام پی بُرد»!

سبحان الله. برداشت‌های شگفت‌انگیز مغرضانه همانند سخنان دیگر در همان اثر ضلالت‌گستر. باز محیی‌الدین‌شناس شصت سال پیش، یعنی میگل اسپین پلاثوس اسپانیایی، کشف دیگر نموده چنین نوشت که وحدت وجود ابن عربی و آداب رایج تصوف مانند تقنی و وجد و سماع و تصفیق «که ابو حامد هم روا دانست» این همه از عبادات برهمنان هندو مذهب یوگا گرفته شده است.^۱

از این بحث وحدت که مثنوی مولوی دکان آن است بگذریم و درباره دو نفر ابن عربی دانشمند، مطلب دیگری گوئیم:

مع الاسف این دو تن مغربی زیر تأثیر عقاید تحمیلی سیاسی دینی سلاطین اموی دیار اندلس دیده به جهان گشوده، با همه بلندی پایگاه علمی مرسوم زمان و مکانشان، به برخی مقدّسات دینی و شعائر مذهبی به سختی تاخته و در این راه کوتاهی نکرده‌اند، اگرچه قاضی ابن العربی در این باره‌ها دست‌پرورده و پیرو مکتب ابو حامد است که فتوا به روا بودن لعن بر شیعیان (روافض) داد و همو ابن سینا و امثال او را به صراحت کافر دانست، اما در باب یزید بن معاویه، قاتل حضرت سیدالشهداء - صلوات الله علیه و آله - و اصحاب آن حضرت، لعن بر یزید را حرام مؤکّد گفت و اجازه جسارت به چنان پلیدی نداد، با این وصف، شاگرد غزالی یعنی قاضی یاد شده چنان رسوائی به بار آورد که به قول مشهور «رحم الله النّباش الأوّل»، وی گوید: «جنگ‌کنندگان با حسین بن علی و کشتندگانش او را با شمشیر جدّش رسول خدا کشتند!»

۱. همین مستشرق گوید: دانته ایتالیایی هم که ۲۵ سالی پس از ابن عربی به دنیا آمد از آثار افکار او بهره گرفت و کمندی الهی خود را زیر نفوذ همان مطالعات نوشت!

نیز گوید: «جناب امام احمد حنبل در کتاب الزهدش یزید بن معاویه را در گروه زاهدان صحابه و تابعین قلمداد کرده است».

و باز هم پا فراتر نهاده گوید:

«شگفتا که مردم از ولایت بنی امیه گریزانند حالی که رسول خدا نخستین کسی بود که برای بنی امیه عقد بیعت ولایت فرمود!»

البته در اظهار این گونه سخنان شگفت عوامل و هدفها متفاوت است، ابوحامد و شاگردش به سبب وابستگی به دربارها و ارباب قدرت زمان که با تکیه بر آنها به عزت ظاهری و ریاست چند روزی می زیستند و به ناچار به خاطر حمایت و دفاع از آنان با عقاید مخالفان نشان که باطنیان یا اسماعیلیان بودند نبرد می کردند، و در اظهار دشمنی با آنها کار را به جایی می رسانیدند که به مقدسات عالیه، یعنی حریم امامان معصوم نیز بی باکانه اهانت روا می داشتند و جانب دشمنان را می گرفتند!

ابوحامد با بیشتر شاهان سلجوقی و وزرایشان و با خلفای عباسی و درباریانشان حشر و نشر داشت که احتیاج به توضیح نیست، و ابن العربی را امام ابو عبدالله بن مجاهد زاهد اشبیلی مدّتی به درسش حاضر شد و ناگهان ترک نمود و از او بُرید، بدین علت که او اگرچه مدرّس خوبی است اما همیشه اوقات، چارپایش درب مدرّس حاضر و منتظر بود تا او را به نزد سلطان ببرد!

این چند کلمه درباره ابن العربی و استادش ابوحامد غزالی.

اما محیی الدین که او نیز از دست آموزان افکار غزالی بود و محمد بن خالد صدفی / حیات را برایش می خواند، و خود استاد و پدرخوانده صدرالدین قونوی دوست مولوی صاحب مثنوی (هر دو متوفی به سال ۶۷۲) است، او به اقتضای زمان و ضعف و ناتوانی حکمرانان، خود به استقلال تمام، لوای قطبیت و پیشوایی برافراشت و در نظم و نثرش ادّعی «خاتم ولایت مطلقه» بودن اظهار کرد و با الهام گرفتن از ابن سینا که در بحث «رأس الفضائل» اشاره به مقام خلیفه الهی دارد، خود را «خلیفه الله» خواند، و با اینکه در حوالی چهل سالگی در فتوحاتش سخنان ارزشمندی پیرامون مقام والای حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله وسلامه علیه - نوشت، اما در کتاب فصوصش که سی سال پس از آن زمان تألیف کرد به کلی نصّ نبی اکرم ﷺ را در باب خلافت بلافصل آن حضرت انکار نمود، و پیش از آن هم

شیعیان آن حضرت را این چنین اهانت و جسارت کرد که گفت: «رجبیون اولیاء بزرگواری هستند که در عالم کشف و شهود رافضیان را به شکل خنزیر می‌بینند!»

اینک سخنی از شمس تبریز باید شنید: شمس گوید که محیی‌الدین گهگاه رکوع و سجودی می‌کرد ولی پیرو شریعت نبود! شمس روزی سخن از حالات ابن عربی می‌گفت و این که او همی خطاهای دیگران را به اسم و رسم برمی‌شمرد، و شمس نیز اشتباهاتش را به رخش می‌کشید و او می‌گفت: «فرزند، تازیانه می‌زنی قوی!»

شمس، این شخص را که به گمان خود «خاتم ولایت مطلقه» و بسیار سرِ خود معطل بود، پس از وقوف بر احوال و اطوارش نپسندید و رها کرد و رفت تا به جلال‌الدین محمد بلخی پیوست و آن چنان در ملای روم اثر گذاشت که گویند: «مولانا او را از ذات باری تفریق نمی‌کرد!» و این است عین حکایت شمس برای مولوی:

وقت‌ها شیخ محمد [یعنی محیی‌الدین صاحب فتوحات] سجود و رکوع کردی و گفתי بنده اهل شرعم، اما متابعت نداشت! مرا از او فائده بسیار بود، اما نه چنانک از شما، از آن شما بدان نماد!

باری، افکار و آراء ابن عربی بخصوص داعیه‌داری عظیم و به سوی خودخوانی و برتری‌جویی او را که شمس تبریزی پیام‌آور آن بود، زیرکانه جلال‌الدین محمد بلخی به کار گرفت و آنچه را که پسندید به زبان شیوای پارسی درآورد. و الفاظی چون مرشد، ولی، قطب، امام و نظائر آنها را در سراسر آثارش به همان منظور استعمال کرد و در نظم و نثرش به رشته تحریر و تقریر کشید و ادعای خاتمیت محیی‌الدین را رد کرد تا آن باب را برای خود و پس از خود مفتوح نگه دارد، چنانکه گفت:

پس به هر دوری ولیّی قائم است

تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حییّ قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی و هادی وی است ای راهجو

هم نهان و هم نشسته پیش رو

یعنی خود ایشان! که البته این ابیات هم ردّ بر ابن عربی و خاتم‌الولایه بودن

اوست و هم ردّ بر مهدویت شیعه، هر دو با هم!

حال که سخن بدینجا رسید، اضافه کنیم که برخی آراء و افکار غلط و خطاهای فاحش دیگر نیز از متقدمان بر مولوی در مکتب او راه یافت، چنانکه از باب نمونه اظهارات غزالی و شاگردش قاضی ابن العربی در باب فاجعه کربلا و وقعه جانگداز عاشورا به این شکل در کلام بلخی پدیدار گشت که شهادت حضرت سیدالشهداء - صلوات الله وسلامه علیه - را که موجب حزن و اندوه و تعزیت جن و انس و اولین و آخرین است مایه شادمانی دانست:

چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند
وقت شادی شد چو بشکستند بند
بر دل و دین خراب ات نوحه کن
که نمی‌بند جز این خاک کهن
روح سلطانی نزنندانی بجست
جامه چه دارئیم و چون خائیم دست

یعنی امام حسین - علیه الصلاة والسلام - خسرو دین بود و چون از بند حیات مجازی رهایی یافت و به سرای جاودانی شتافت، کنون برای ما هنگام شادی و شادمانی است و عاشورا همواره روز جشن و احتفال و تبرّک خواهد بود (توجیه سنّت بنی‌امیه و دشمنان)، نه آنکه مجلس عزّا به پادارند و ندبه کنند و نوحه سرایند و بر شهادت آن حضرت بگریند و مویه نمایند، این خیل عزاداران جملگی کورباطنان و ظاهر بینانند، نه پاکی دل دارند نه پارسایی دین، همین و همین!

در این باره آنچه بیشتر مایه شگفتی است اینکه همان قاضی ابن العربی با آن جسارت بزرگش، مع ذلک، درباره عزای شهادت آن حضرت ایرادی ندارد بلکه گوید: «تا دنیا پیاست حزن و اندوه همگانی برای پسر دختر پیامبر ﷺ رواست».

این سخنی است مطابق با اصل فطرت انسانی و لذا از خود حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آمده است که فرمود: «أنا قتیل العبرة لا یذکرنی مؤمن إلا استعبر»، و چه خوش سروده است شاعر:

روزی که گل آدم و حوا پسرشتند
در نام حسین بن علی گریه نوشتند

باری، در همین زمینه‌ها بیفزاییم که به هنگام ظهور دولت صفوی دانشمند سنی مذهب متعصب پرچوش و خروشی در بلاد عربی پدیدار گشت که به ابن حجر مکی معروف و نام و نسبش ابوالعباس شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر هیتمی سعدی انصاری (۹۰۹ - ۹۷۴) و کتابش *صواعق محرقه* را برای آتش زدن دل‌های شیعیان تألیف کرد که بسی معروف و مشهور و چند بار در مصر و غیره چاپ شد و دست به دست گردید. این متعصب یکجا پس از آوردن سخن غزالی پیرامون یزید، مضمون مطالب ابن العربی را نیز درباره حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و شهادت آن حضرت نوشته و از کلمات شقاوت آثار او بدنش لرزیده و گوید: «یَقْشَعْرُ مِنْهُ الْجِلْدُ!» سپس اعتقاد آنان را در این باره‌ها باطل محض دانسته است!

شگفتی دیگر این که بر خلاف آنچه ابن العربی از کتاب زُهد احمد حنبل [نقل کرده] مبنی بر این که یزید در زمره زاهدان صحابه و تابعان بود، این ابن حجر متعصب در چند جا از همان جناب احمد آورده است که او یزید را کافر می‌دانست! سبحان الله! کدام یک راست می‌گویند!

در این زمان حاضر ما هم کتابی در سطحی وسیع به چاپ رسیده است که عنوانش چنین است: «حقائق عن امیر المؤمنین یزید بن معاویه، المکتبات المدرسیّة، وزارة المعارف، المملكة العربیّة السعودیّة»!

این سخن پایان ندارد خیز زید

بَر بُراق ناطقه بر بند قید

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الطّیّبین الطّاهرین و ضاعف اللهم عذابک و هوانک و خذلانک علی أعدائهم أجمعین من الآن الی قیام یوم الدّین (آخر ذی حجة ۱۴۰۷).

[عبدالحسین طالعی]

یکی از مجموعه های ارزشمند مخطوط، مجموعه‌ای است که به نام جامع آن - که در قرن دوازدهم می‌زیسته - به «گنجینه خطوط محمد بیکا» شهرت یافته است. نسخه خطی آن به شماره ۱۴۱۹۰ در کتابخانه مجلس موجود است که در فهرست کتابخانه مجلس (ج ۳۸، ص ۲۵۱) به بعد معرفی شده و عکسی از آن در مؤسسه کتابشناسی شیعه وجود دارد. یکی از رسائل این مجموعه، رساله‌ای است مختصر در مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) از نویسنده‌ای ناشناس که در سال ۱۱۱۵ نوشته است. چاپ این رساله، سببی است برای یاد کردی از عالمی گمنام، و عرض ادبی است به آستان مقدس امام امیر المؤمنین (علیه السلام) ضمن آنکه نمونه‌ای از نثر قرن دوازدهم را در آن می‌توان دید. والحمد لله أولاً و آخراً.

رساله در مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام)

از: ناشناس. (تألیف در ۱۱۱۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

لاکِی گرانهای الفاظ و معانی، و جواهر ثمینة مضامین و مبانی را نور و بها و آب و رنگ و ضیا، بعد از حمد و سپاس خداوند یکتایی که در بحر زخار حکمت بالغه‌اش نفوس غواصان لبحج غامرة حقایق معرفت غریق و دم به خود دزدیده و از قلل شامخه قدرت کامله‌اش قدم همت بلند فکرتان اوج دقایق شناخت، کوتاه و کشیده است.

بلندی بخش هر همت بلندی

به پستی افکن هر خودپسندی

پدیدآرنده هر انس و جانی

اثرهای زمینی و آسمانی

تعالی الله، زهی قیوم دانا

توانایی ده هر ناتوانا

و پس از نعت رسول معجز نمایی که لعل و یاقوت از عزّت تسبیح سنگ ریزه در دست مبارکش تا قیامت، سرخ رو خجل، وطلای مهر از بیم شقّ قرص سیم ماه به انگشت

همایونش در صفره وجل است.

شرف گوهر بنی آدم

وز شرف سرور همه عالم

احمد مرسل آن خلاصه کون

مغفرت خواه عام و خاصه کون

همه هستی طفیل واو مقصود

او محمد، رسالتش محمود

از ذکر منقبت لؤلؤ لالای صدف امامت و ولایت و گوهر یکتای عقد عقد اخوت و وصایت است که نقد مهرش اگر سرمایه بازرگان وجود نمی بود، به امید سود، اختیار سفر از ممکن غیب نمی کشید. امید از تفضلات بی منتهای الهی که بر وفق خواش از آن ثواب بهرهمند گردد:

حدیث اول:

در تفسیر ثعلبی مذکور است که از سفیان بن عیینه پرسیدند که قول پروردگار تعالی شأنه: «سأل سائل بعداب واقع» در شأنِ که نازل شده؟ گفت: به تحقیق که سؤال کردی مرا از مسأله‌ای که سؤال نکرده بود مرا از آن مسأله کسی پیش از تو. و گفت: روایت شده است که آنگاه که رسول خدا ﷺ در غدیر خم بود، ندا کرد مردم را. پس جمعیت کردند و گرفت دست علی (علیه السلام) را، و فرمود که: «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست».

پس شایع شد این خبر در همه شهرها تا رسید به حرث بن نعمان فهری. پس سوار شد بر شتر خود، و شتافت به جانب رسول خدا ﷺ، تا وارد ابطح شد. پس فرود آمد از شتر، و شتر را خوابانید، و پای آن را بست، و آمد نزد رسول خدا ﷺ، در حالی که آن حضرت با جمعی از بزرگان اصحاب نشسته بودند.

پس گفت: یا محمد! امر کردی ما را از جانب پروردگار که شهادت دهیم که نیست خدایی مگر الله، و اینکه تو پیغمبر خدایی، پس قبول کردیم از تو. و امر کردی ما را که در پنج وقت نماز بگزاریم، پس قبول کردیم از تو. و امر کردی که یک ماه روزه بداریم، پس قبول کردیم از تو. و امر کردی ما را که حج خانه خدا کنیم، پس قبول کردیم از تو. پس راضی به اینها نشدی تا بلند کردی دو بازوی پسر عم خود را، و زیادتی دادی او را بر ما، و گفتی:

«هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست». آیا این سخنی است که از پیش خود گفتی یا از جانب خداست؟

پس آن حضرت فرمود که: «قسم به ذات آن کسی که نیست خدایی مگر او، که این به امر خداست جلّ شأنه». پس حارث بن نعمان باز گردید به جانب شتر خود و می گفت: خداوند! اگر آنچه محمد می گوید حق است، پس بیاران بر ما سنگی از آسمان یا بیاور ما را عذابی درد رساننده. پس نرسید به شتر خود، تا آنکه انداخت خدای جلّ شأنه بر او سنگی. پس بر فرق سر او خورد و بیرون رفت از مقعد او، و کشت او را. و نازل ساخت خدای تبارک و تعالی این آیه را که: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ * لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ﴾؛ یعنی: سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است برای کافران، و نیست برای آن دفع کننده‌ای.

حدیث دوم:

در کتاب مناقب ابی الحسن ابن المغازلی از انس بن مالک مروی است که چون روز مباحله در رسید، برادری انداخت رسول خدا ﷺ میان مهاجرین و انصار، و علی علیه السلام ایستاده بود و آن حضرت می دید او را، و می دانست جای او را، و برادری نینداخت میان او و احدی. پس روانه شد علی علیه السلام با دیده گریان. پس رسول خدا ﷺ طلب کرد آن جناب را، و فرمود که: «چه شد ابوالحسن؟» گفتند که رفت با دیده گریان. پس فرمود که: «برو ای بلال، و بیاور علی را به نزد من». پس رفت بلال به سوی علی بن ابی طالب علیه السلام، و حال آنکه آن جناب داخل خانه خود شده بود و فاطمه علیها السلام به او گفته بود که: «چه چیز تو را به گریه درآورده است که خدای تعالی هرگز نگریاند چشمهای تو را؟» و آن جناب فرموده بود که: «ای فاطمه! برادری انداخت رسول خدا ﷺ میان مهاجرین و انصار، و من ایستاده بودم، می دید مرا و می دانست جای مرا، و برادری واقع نساخت میان من و کسی». پس فاطمه - علیها الصلاة والسلام - گفت که: «خدای تعالی اندوهگین نکند تو را، بسا باشد که آن حضرت ذخیره کرده باشد تو را برای برادری خود». در این حال، رسید بلال و گفت: یا علی اجابت کن امر پیغمبر را ﷺ، و بیا نزد او. پس آمد علی علیه السلام به خدمت آن حضرت. پس آن حضرت فرمود که: «چه چیز تو را به گریه درآورده یا ابوالحسن؟» آن جناب گفت: «یا رسول الله! برادری انداختی میان مهاجرین و انصار، و من ایستاده بودم، می دیدی مرا و می دانستی جای مرا، و

برادری نینداختی میان من و کسی».

پس آن حضرت فرمود که: «ذخیره کردم تو را برای خودم. آیا خوشحال نمی‌کند تو را که برادر پیغمبر خود باشی؟» آن جناب گفت: «بلی، یا رسول الله، و کجاست از برای من این مرتبه؟»

پس آن حضرت ﷺ گرفت دست علی (علیه السلام) را و بالا برد بر منبر و گفت: «خداوندا! به تحقیق که این از من است و من از اویم. آگاه باشید! به تحقیق که این از من به منزلهٔ هارون است از موسی. آگاه باشید که هر کسی من مولای اویم پس این علی مولای اوست». گفت انس که: باز گردید علی (علیه السلام) خوشحال، و از عقب او روان شد عمر بن الخطاب و گفت: به به مر تو را ای ابوالحسن، صبح کردی مولای من و مولای هر مسلمانی. تمّ الحديث، والحمد لله أولاً و آخراً.

حسب الأمر و خواهش جناب فضایل مآب مفاخر انتساب مظهر کمالات صوری و معنوی، مورد فیوضات موهبی و مکتبی، صاحب این سفینه و جامع این مجموعه حاجی محمد بیگا، بلغه الله تعالی غایه ما یتَمَنّاه فی الدارین. به تاریخ جمعه ثانی شهر جمیدی الثانیه سنه ۱۱۱۵، تسوید صفحات بیاض نمود.

ملتَمَس از ناظران با بینش آن است که به چشم مناظره در آن ننگرند و از عین اغماض دیدهٔ اصلاح بر آن افکنند که سهو و خطا، لازمهٔ ذات انسانی و غلط و نسیان سرشتهٔ طبیعت آدمی است إلا من عصمه الله تعالی.

[علی لباف]

نکته اول: شیخ ابو السعادات أسعد بن عبدالقاهر اصفهانی (ره) (زنده در سال ۶۳۵ق) در کتاب *رَشْحُ الْوَلَاءِ فِی شَرْحِ الدَّعَاءِ* این دعا را شرح کرده است.^۱

علامه سید محسن امین (ره) در *أعیان الشیعة*^۲ به معرفی شخصیت علمی شیخ ابو السعادات پرداخته و با وصفهایی همچون عالم، فاضل، جلیل، و محقق از وی تجلیل نموده و به تألیف این کتاب توسط شیخ ابو السعادات تصریح کرده است.

شیخ ابوالسعادات (قدس سره) از بزرگان حدیث و از مشایخ جمال العارفین، سید بن طاووس حلّی (رضی الدین علی) می باشد.^۳ شایان ذکر است که سید بن طاووس (قدس سره) نسخه‌ای از این شرح را در اختیار داشته و در کتاب *الیقین*^۴ با استناد به این شرح، حدیثی را نیز نقل کرده است.

سید بن طاووس (قدس سره) در سال ۶۳۵ قمری در شهر بغداد، محضر جناب شیخ ابوالسعادات (قدس سره) را درک نموده و از ایشان اجازه حدیث دریافت کرده است.^۵

نکته دوم: عالم جلیل القدر شیخ تقی الدین ابراهیم کفعمی رحمته الله از عالمان بلند آوازه جبل عامل لبنان، در سال ۸۹۵ ق با مراجعه به بیش از ۲۳۹ منبع و مأخذ، کتاب *جَنَّةُ الْأَمَانِ الْوَلَوَقِیَّة* مشهور به *مصباح کفعمی* را تألیف کرده است.

وی این دعا را در کتابش نقل کرده و در حواشی آن، جهت شرح برخی فرازهای این دعا، به بخش هایی از کتاب *رَشْحُ الْوَلَاءِ* اشاره و استناد نموده است.

از نکات قابل توجه درباره کتاب *مصباح کفعمی* آن است که:

مولف در دوران اقامتش در نجف اشرف، به گنجینه کتاب های موجود در خزانه کتابخانه حرم

۱. این کتاب با تحقیق شیخ قیس العطار (بی نا، ۱۴۲۱ق) منتشر شده است.

۲. جلد ۳، ۲۹۷.

۳. رک: *فلاح السائل*، ص ۱۵؛ *الیقین*، ص ۲۷۹، باب ۹۸.

۴. ص ۴۷۳، باب ۱۸۴.

۵. رک: *فلاح السائل*، ص ۱۵.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) دسترسی داشته است.^۱

مولف در ابتدای این اثر گران قدر (چاپ سنگی، صفحه ۴) تصریح می‌فرماید که: «مطالب این کتاب را از منابع و مأخذ مورد اعتماد جمع آوری نموده‌ام».

بی تردید، شهادت دادن این عالم بلند آوازه جهان تشیع به اعتبار منابع مورد استفاده‌اش در تألیف کتاب مصباح، در «وثوق به صدور» این دعا، بسیار حائز اهمیت است. نکته سوم: علامه مجلسی در بحار الأنوار^۲ تصریح دارد که: «این دعا در میان شیعیان شهرتی فراگیر دارد».

بی تردید، اگر این دعا از «وثوق صدوری» نزد علمای شیعه برخوردار نبود، هرگز به چنین مرتبه‌ای در میان شیعیان دست نمی‌یافت.

نکته چهارم: شیخ اعظم، مرتضی انصاری (ره) - که حوزه‌های علمیّه شیعه و امداد کتاب‌های رسائل و مکاسب اوست، ذیل بحثی فقهی در «کتاب الصلاة»^۳ به انتساب این دعا به امیر المومنین (علیه السلام) تصریح دارند. (= کدعاء صنمی قریش الذی کان یقنت به امیر المومنین (علیه السلام)) نکته پنجم: کتاب شناس بلند آوازه جهان تشیع مرحوم شیخ آغا بزرگ تهرانی قدس در کتاب الدرر (مجلدات ۱۱ و ۱۳) بیش از ده کتاب را برمی‌شمرد که در شرح این دعا به رشته تحریر درآمده‌اند:

همچنین در الدرر^۴ تصریح می‌نمایند که:

دعای صنمی قریش، همچون دعا‌های ابوحمزه، جوشن، سِما، مَسْلول و کمیل از زمره ادعیه معروفه (شناخته شده) است که عالمان امامیه به شرح آن پرداخته‌اند.

۱. رک: ریاض العلماء، ۲۱/۱.

کتابخانه حرم مطهر، در طول تاریخ نام‌های بسیاری به خود گرفته است که اسامی آن عبارتند از: «الخزانة الغرویة» که مشهورترین و شایع‌ترین نام نزد مردم است؛ «مکتبة الصحن العلوی»، «المکتبة العلویة»، «المکتبة الحیدریة». نام کنونی آن «مکتبة الروضة الحیدریة» است.

۲. ۳۹۴/۳۰، چاپ بیروت

۳. /المکاسب، ۴۱۵-۴۱۶، چاپ کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

۴. ۲۴۶/۱۳

نکته ششم: شهید ثالث قاضی نورالله شوشتری رحمته الله علیه در *احقاق الحق*^۱ به این دعای امیرالمؤمنین علیه السلام استناد فرموده و فرازهایی از آن را نیز نقل کرده است.

آیه الله مرعشی نجفی (ره) در پارقی شماره ۲ از همین صفحه، به حصول اطمینان به صدور این دعا به دلیل اعتماد بزرگان شیعه به این دعا و نقل نمودن آن در کتاب هایشان، تصریح می فرماید: «وبالجملة صدور هذا الدعاء مما يطمئن به، لنقل الأعظم إياها في كتبهم و اعتمادهم عليها».

[عبدالحسین طالعی]

در سال ۱۴۲۲ کتاب حدیث الثقلین (تحقیق و نشر قم: مدرسه باقر العلوم علیّه) انتشار یافت که در نوع خود کاری ابتکاری و جامع به شمار می‌آید. این یادداشت، مروری است بر مباحث این کتاب که امید است اهل تحقیق را به کار آید، و ضرورت رجوع به این کتاب را در پژوهش‌های مربوط به امامت، یادآور شود.

توضیح این که در این کتاب، حدیث ثقلین به ۵۸۷ روایت بر اساس ۱۸۰ کتاب از کتب عامّه (فهرست آنها در صفحات ۵۵۷ تا ۵۷۲) از ۶۳ صحابی و تابعی (فهرست آنها در صفحات ۵۰۳ تا ۵۰۷) نقل شده است. در خلال این روایات، ۴۱ آیه نیز تفسیر شده (فهرست آنها: ص ۴۴۳ - ۴۴۸) که وجههٔ قرآنی این کتاب را نشان می‌دهد.

اول. مکانهای صدور حدیث

- ۱- بعد از محاصرهٔ طائف؛
- ۲- بعد از بازگشت از طائف؛
- ۳- حجة الوداع [در کنار زمزم/ در عرفات / در مسجد خیف]؛
- ۴- در غدیر خم؛
- ۵- در مدینه [مسجد/ خانه پیامبر] (ص ۲۳ - ۲۶)؛

دوم. زمانهای صدور حدیث

- ۱- حجة الوداع - روز عرفه؛
- ۲- حجة الوداع - روز غدیر؛
- ۳- اواخر عمر. (ص ۲۹ - ۳۰)؛
- ۴- بعد از فتح مکه (ص ۳۳).

سوم. نکات در الفاظ حدیث

- ۱- اِنِّی قَدْ تَرَكْتُ فِیْکُمْ / تَارَکُ فِیْکُمْ / خَلَّفْتُ فِیْکُمْ / مَخْلَفٌ فِیْکُمْ (ص ۴۳ - ۴۶)؛
- ۲- اَوْصِیْکُمْ بِکِتَابِ اللّٰهِ وَعِتْرَتِی (ص ۶۷ - ۶۸)؛
- ۳- اَتَمَامُ حُجَّتِ؛
- الف) وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمُ الْقَوْلَ مَعْذَرَةً إِلَیْکُمْ (ص ۷۰)؛

ب) أَلَا هَلْ بَلَغْتَ؟ اللَّهُمَّ أَشْهَدُ! فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كَفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ
أَعْنَاقَ بَعْضٍ (ص ۷۰ - ۷۲)؛
ج) فَمَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ (ص ۷۲ - ۷۳)؛
د) فَانْظُرُوا كَيْفَ خَلَقْتُمُونِي فِيهِمَا (ص ۷۳ - ۷۴)؛
هـ) وَأَنَا أَشْهَدُ (ص ۷۵).

چهارم. اوصاف مشترک در ثقل

۱- أَنَّهُمَا الثَّقَلَانِ (ص ۷۹ - ۹۴)؛
۲- أَنَّهُمَا خَلِيفَتَانِ لِلنَّبِيِّ (ص ۹۴ - ۱۰۰)؛
۳- مِثْلُهُمَا مِثْلُ سَفِينَةِ نُوحٍ (ص ۱۰۱ - ۱۰۲)؛
۴- عَدَمُ افْتِرَاقِهِمَا أَبَدًا؛
الف) خَبَرِ دَادِنِ پِيَامْبَرِ از عَدَمِ افْتِرَاقِ أَنَّهُمَا (ص ۱۰۳ - ۱۲۶)؛
ب) دَعَايِ پِيَامْبَرِ بَهْ عَدَمِ افْتِرَاقِ أَنَّهُمَا (ص ۱۲۷ - ۱۳۰)؛
ج) خَدَاوَنَدِ عَهْدِ كَرْدِه وَ وَعْدِه دَادِه بَهْ عَدَمِ افْتِرَاقِ أَنَّهُمَا (ص ۱۳۱ - ۱۳۲)؛
د) خَدَايِ تَعَالَى خَبَرِ دَادِه بَهْ عَدَمِ افْتِرَاقِ (ص ۱۳۳ - ۱۳۹)؛
۱- هِيچْگَاهِ مَنقُضِي وَ زَائِلِ نَمِي شَوْنَد (ص ۱۴۰ - ۱۴۲).

پنجم. واجبات امت در برابر دو ثقل

۱- أَخْذُ: اِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا (ص ۱۴۵ - ۱۴۹)؛
۲- تَمَسُّكٌ: اِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ (ص ۱۵۰ - ۱۵۷)؛
۳- مُتَابَعَةٌ: لَنْ تَضَلُّوا اِنْ اتَّبَعْتُمُوهُمَا (ص ۱۵۸ - ۱۶۰)؛
۴- اِعْتَصَامٌ: لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي اِنْ اِعْتَصَمْتُمْ بِهِ (ص ۱۶۰)؛
۵- تَقَدُّمٌ وَ تَأَخُّرٌ از أَنَّهُمَا جَايِزِ نِيَسْت: لَا تَتَقَدَّمُوهُمَا فَتَهْلِكُوا، وَلَا تَتَفَرَّوْا عَنْهُمَا فَتَهْلِكُوا. (ص ۱۶۱ - ۱۶۲)؛
ع- يَارِي أَنَّهُمَا: نَاصِرُهُمَا لِي نَاصِرٍ وَ خَاضِلُهُمَا لِي خَاضِلٍ (ص ۱۶۲).

ششم. چگونه جانشین پیامبر در مورد دو ثقل باشیم؟

فانظروا كيف تخلفوني فيهما؟ (ص ۱۶۳ - ۱۶۸) و مشابه آن پنج لفظ

هفتم. ثمرات متابعت کتاب و عترت

۱- اعتصام از ضلالت (ص ۱۷۱ - ۱۸۰)؛

۲- اعتصام از عمی وزلل: لن تعمی أبصارکم، ولن تضلّ قلوبکم، ولن تنزلّ اقدامکم (ص ۱۸۱)؛

۳- اعتصام از هلاکت (ص ۱۸۲).

هشتم. سؤال و جواب دربارهٔ ثقلین

۱- سائل کیست؟

الف) خدا درباره آنها می‌پرسد: إن الله سائلکم کیف خلقتُمونی (ص ۱۸۵)؛

ب) پیامبر درباره آنها می‌پرسد: انی سائلکم / انی سألتکم / و.... (ص ۱۸۶ - ۱۹۰)؛

۲- مسؤول کیست؟

الف) شخص پیامبر: إنی مسؤول وأنتم مسؤولون (ص ۱۹۰)؛

ب) امت: إنکم مسؤولون (ص ۱۹۱ - ۱۹۲).

نهم. ثقلین در قیامت

۱- شناساندن حوض کوثر و ویژگی‌های آن (ص ۱۹۵ - ۲۰۰)؛

۲- کتاب و عترت توأماً بر حوض وارد می‌شوند (ص ۲۰۰ - ۲۰۲)؛

۳- کتاب و عترت توأماً بر حوض وارد می‌شوند مانند این دو انگشت من (ص ۲۰۳)؛

۴- مردم در کنار حوض بر پیامبر وارد می‌شوند. (ص ۲۰۴ - ۲۰۶)؛

۵- در آنجا خداوند، از مردم می‌پرسد: کیف خلقتُمونی فی کتاب الله وأهل بیتی؟ (ص ۲۰۷)؛

۶- پیامبر نیز از مردم می‌پرسد. (ص ۲۰۸ - ۲۱۰)؛

۷- بعضی از اصحاب پیامبر در آنجا مفقود هستند و هر چه دنبال آنها می‌گردند، پیدایشان نمی‌کنند، مانند گمشده‌ها. (ص ۲۱۱)؛

۸- پیامبر، سراغ آن اصحاب را می‌گیرد. می‌فرماید: یا رب أصحابی أصحابی! گفته می‌شود: اینها پس از تو بدعت گذاشتند و دین تو را تغییر دادند. (ص ۲۱۲ - ۲۱۳)؛

دهم. اوصاف قرآن در حدیث ثقلین

- ۱- ثقل اکبر یا ثقل اعظم (ص ۲۱۹ - ۲۲۴)؛
- ۲- هدایت و نور در آن است. (ص ۲۲۵ - ۲۲۸ و ۲۳۶ - ۲۴۰)؛
- ۳- جبل الله جبل محدود من أسماء إلى الأرض (ص ۲۲۹ - ۲۳۳)؛
- ۴- من اتبعه كان على الهدى (ص ۲۲۹ - ۲۳۳)؛
- ۵- سبب بین الله وخلق. (ص ۲۳۴ - ۲۳۶).

یازدهم. وظایف امت در برابر قرآن

- ۱- تمسک به قرآن (ص ۲۴۴ - ۲۵۰)؛
- ۲- اخذ به قرآن (ص ۲۵۱ - ۲۶۰)؛
- ۳- پیروی قرآن. (ص ۲۶۱ - ۲۶۴)؛
- ۴- جایگزینی برای آن نجوید (ص ۲۶۵)؛
- ۵- به محکم آن عمل کنید و به متشابه آن ایمان بیاورید. حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بدانید (ص ۲۶۵).

دوازدهم. ثمرات پیروی از قرآن

- ۱- هدایت (ص ۲۶۹ - ۲۷۲)؛
- ۲- ترک قرآن موجب ضلالت می شود (ص ۲۷۳ - ۲۷۴)؛
- ۳- اعتصام از ضلالت (ص ۲۷۵)؛
- ۴- اعتصام از لغزش (ص ۲۷۶)؛
- ۵- اعتصام از ذلت (ص ۲۷۶)؛
- ۶- اعتصام از زوال (ص ۲۷۶)؛

سیزدهم. تأکید پیامبر بر قرآن (ص ۲۷۹ - ۲۸۳)

چهاردهم. تعبیر از عترت در حدیث ثقلین

- ۱- عترت (ص ۲۸۹ - ۲۹۷)؛
- ۲- اهل البیت (ص ۲۹۸ - ۳۰۴)؛
- ۳- اهل البیت والعتره. (ص ۳۰۵ - ۳۱۷)؛
- ۴- نسبی / نسبیتی (ص ۳۱۸)؛

پانزدهم. صفات عترت در حدیث ثقلین

- ۱- ثقل اصغر (ص ۳۲۱)؛
- ۲- ثقل دیگر (ص ۳۲۲)؛
- ۳- خاصة النبی و حاتمته (ص ۳۲۲)؛
- ۴- مانند سفینه نوح هستند. (ص ۳۲۳)؛
- ۵- مانند باب حطه هستند. (ص ۳۲۴)؛
- ۶- اولی الناس بالمؤمنین (ص ۳۲۴ - ۳۲۵)؛
- ۷- اعلم الناس (ص ۳۲۵)؛
- ۸- حجة الله على خلقه (ص ۳۲۶).

شانزدهم. تأکیدات پیامبر در مورد عترت

- ۱- در مورد عترت به شما سفارش می‌کنم (ص ۳۲۹ - ۳۳۲)؛
- ۲- خدا را در مورد عترت و اهل بیت به یاد شما می‌آورم (ص ۳۳۳ - ۳۴۷).

هفدهم. وظایف امت در برابر عترت

- ۱- به آنها تعلیم نکنید چون اعلم الناس هستند (ص ۳۵۱)؛
- ۲- بر آنها سبقت و تقدم نجوید و از آنها باز نمانید که هلاک و گمراه می‌شوید (ص ۳۵۲ - ۳۵۵)؛
- ۳- آنها را نکشید. لا تقهروهم ولا تقصروا عنهم (ص ۳۵۵)؛
- ۴- از آنها فرا گیرید (ص ۳۵۶)؛
- ۵- خدا را در مورد اهل بیت و حقوق آنها یاد کنید (ص ۳۵۷ - ۳۶۴)؛
- ۶- توصیه کنید که با آنها به خیر رفتار شود. (ص ۳۶۴).

هیجدهم. ثمرات اتباع عترت

- ۱- نجات (ص ۳۶۷)؛
- ۲- اعتصام از هلاکت و ضلالت (ص ۳۶۷ - ۳۶۹).

نوزدهم. امیر المؤمنین (علیه السلام)

- ۱- علی مع القرآن و القرآن مع علی (ص ۳۹۶ - ۴۰۰)؛
- ۲- علی مع الحق و القرآن، و القرآن و الحق مع علی (ص ۳۹۷ - ۳۹۸).

و ۴۰۰؛

۳- علیّ سیّد العرب (ص ۴۰۱)؛

۴- اخو الرسول و وزیره و وارثه (ص ۴۰۱)؛

۵- ترد علی الحوض رایته ... فیبیض وجهه ووجه أصحابه. (ص ۴۰۲)؛

۶- ولی المؤمنین / مولی المؤمنین (ص ۴۰۵ - ۴۱۳)؛

۷- خلیفه النبی فی أمّته (ص ۴۱۳).

بیستم. وظایف مردم در برابر امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱- او را ولیّ خود بدانید (ص ۴۱۷ - ۴۲۰)؛

۲- به او اخذ و تمسک کنید (ص ۴۲۱ - ۴۲۲).

بیست و یکم. ثمرات پیروی از امیرالمؤمنین (علیه السلام)

۱- هدایت، و حفظ از ضلالت (ص ۴۲۵).

بیست و دوم. نکات دیگر

۱- احتجاج امیر (علیه السلام) به حدیث ثقلین در روز شورا (ص ۴۲۹ - ۴۳۸)؛

۲- بیان جناب ام سلمه به مولی ابی ذر در جنگ جمل (ص ۱۲۱ تا ۱۲۳ و

۳۹۶).

[عبدالحسین طالعی]

محبت اهل بیت (ع) نه مرز مکان می‌شناسد و نه محدودهٔ زمانی. در هر دورهٔ زمانی و در هر گوشهٔ مکانی، می‌توان نشانه‌هایی از آن یافت. گرچه در تغییر حدود و ثغور آن اختلاف باشد، و «هر کسی به زبانی سخن از وصف آن بگوید»، ولی نقطهٔ اشتراک همگان، فضائل اهل بیت (ع) به ویژه انتساب آن بزرگواران به پیامبر (ص) است، که فضیلت بزرگی به شمار می‌آید.

باری، یکی از این مکانها که در زمینهٔ محبت اهل بیت (ع)، کارنامه‌ای بس درخشان دارد، مصر است. طبیعی است که مکاتب اهل تسنن، با تفسیر خاص خود از اهل بیت پیامبر، محبت قلبی خود را ابراز می‌دارند، و بر آن تأکید می‌ورزند. کاهش پیوندهای فرهنگی میان ایران و مصر در سال‌های اخیر، سبب شده که مردم ما - و حتی خواص آنها - کمتر در مورد «تجلی محبت مصریان به اهل بیت در کارنامه تألیف و نشر»، آگاهی داشته باشند. نگارندهٔ کمترین نیز - که در شمار عوام است - از این قاعده، مستثنی نیست.

به تازگی در رجوع به مجموعه‌ای که استاد محقق کتابشناسی جناب حسین متقی، در شمار کتابهای تخصصی مربوط به حضرت سید الشهداء (ع) برای کتابخانهٔ حسینیة اعظم زنجان خریداری می‌کن د، چند کتاب چاپ مصر دیدم که از سال ۱۹۹۹ میلادی تاکنون چاپ شده، و همه دربارهٔ اهل بیت (ع) است. بدین روی، تصمیم گرفتم در یادداشتی کوتاه سه کتاب از آنها را بشناسانم، باشد که نظرهای بیشتری به این موضوع مهم جلب شود.

این یادداشت در فرصتی بس کوتاه نوشته شد. بدین روی، در معرفی هر کتاب، فقط به نکاتی پرداختم که در نظر قاصر، بارز می‌نمود، و تفصیل به فرصتهای دیگر موکول می‌شود.

این نکته شایان ذکر است که حدود بیست سال پیش، علاوه محقق ذوفنون مرحوم آیه الله سید عبدالعزیز طباطبایی، کتابی تحت عنوان *أهل البيت في المكتبة العربية* نگاشت و در آن ۸۶۵ کتاب مستقل به زبان عربی، از آثار اهل تسنن را شناساند که مختص اهل بیت (ع) است.

این کتاب پر نفع و فایده، به مستدرک‌هایی نیاز دارد که در هر زمان روز آمد شود، چه در حیطهٔ زبان عربی که کتابهای مختلف پیوسته منتشر می‌شود، و فهارس که نسخه‌های خطی را شناسانده نیز به طور مستمر انتشار می‌یابد؛ و چه در حیطهٔ زبان‌های دیگر، که اساساً محقق طباطبایی بدان نپرداخته است.

نگارنده، در زمینه دوم، فهرستی تهیه کرد تحت عنوان «کتابشناسی آثار مکتوب فارسی و فارسی شده دانشمندان اهل تسنن در باب اهل بیت (علیهم السلام)» که در جنگ/انجمن فهرست نگاران نسخه‌های خطی، دفتر سوم (یادمان محقق طباطبایی، قم: انجمن فهرست نگاران، ۱۳۹۰) ص ۳۷۸ - ۴۳۳ منتشر شد. و پس از آن نیز منابع دیگری یافتیم که به عنوان گفتاری دیگر آماده انتشار است.

اما این گفتار، به عنوان گامی کوچک در جهت استدراک کتابهای عربی، به کار می‌آید. امید آنکه این کار در دستور بعضی مؤسسات یا پژوهشگران قرار گیرد.

کتاب اول:

ادعیه الرسول - صلی الله علیه وسلم - و اهل البيت - رضی الله عنهم،
فی کشف الشدائد و طلب الرزق و تخریج الهموم و دفع البدر و اداء الدین
و قضاء الحاجة، اسماء صبری محمد. الجیزه (مصر): الدار العالمیه للکتب
و النشر، الطبعة الأولى ۲۰۱۰ م، ۱۷۹ ص.

مجموعه‌ای است شامل ۱۳۰ دعای کوتاه و بلند، از رسول خدا، علی مرتضی، فاطمه زهرا،
امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام):

باب اول - در قضاء حوائج؛

باب دوم - در گره‌گشایی از کارها و دفع؛

باب سوم - در رفع مهمات و رفع گرفتاری‌ها؛

باب چهارم - در طلب رزق و ادای دین.

آنچه در ملاحظه کتاب دیدم، چنین است:

۱- در مورد هیچ یک از دعاها، نه سندی ذکر شده و نه مأخذی، مگر موارد
معدود.

۲- چند دعا را، به امام رضا (علیه السلام) نسبت داده که از طریق ایشان به رسول
خدا (صلی الله علیه و آله) یا امیر (علیه السلام) می‌رسد، مانند: ص ۲۳، ص ۱۶۰ (دعای هفتاد استغفار)،
ص ۱۶۵ (دعای استغفار دیگر).

۳- چند دعا را از طریق امام صادق (علیه السلام) از پیامبر نقل کرده، مانند: ص ۲۶.

۴- در چند مورد، بحار الأنوار را به عنوان مأخذ ذکر کرده، مانند: دعای جبرائیل، ص ۳۲ - ۳۸.

۵- دعاء القدح و دعاء کنز العرش (ص ۳۸ - ۴۸) که میان ساکنان عراق، شهرت و رواج فراوان دارد، در اینجا نقل شده‌اند که در هر دو، نام دوازده امام علیهم‌السلام یاد شده است. (ص ۴۲ و ۴۴). اواخر دعای کنز العرش، عباراتی است که روایتی دیگر از دعای مربوط به حضرت ولی عصر علیه‌السلام است، بدین کلمات: اللهم وکن لولیک فی أرضک و حجتک علی عبادک ولیاً وحافظاً وقائداً و ناصراً و دليلاً حتی تسکنه أرضک طوعاً و تمتعه فیها طویلاً؛ و عجل فرجه، واجعلنا من شیعتہ و اولیائہ و أعدائہ و أنصارہ و محبّیہ و أتباعہ.

همین گونه است: دعایی از امام سجاد علیه‌السلام در قضای حوائج که از ابو حمزه ثمالی روایت شده و در آن توجه و توسل و طلب شفاعت از دوازده امام علیهم‌السلام مطرح است، که به نام یاد می‌شوند و تَوَلّی به آنها و تبری از دشمنشان مطرح است (ص ۶۹ - ۷۳)؛ دعای امیر المؤمنین علیه‌السلام به روایت ابن عباس در توجه به اهل بیت علیهم‌السلام (ص ۱۱۹)؛

ع- نقل از سید بن طاووس (ص ۵۰).

۷- روایت از معاویه بن عمار از امام صادق علیه‌السلام (ص ۵۱ - البته اشتباه چاپی دارد).

۸- نماز و دعای حاجت که امام صادق علیه‌السلام از حضرت زهرا علیها‌السلام نقل می‌کند (ص ۶۰).

۹- دعا‌های صحیفه سجادیه - بدون ذکر نام صحیفه به عنوان منبع - حضور جدی در این مجموعه دارد؛ مثلاً: دعای ۱۳ (ص ۶۷)، دعای ۵۴ (ص ۸۹)، دعای ۲۲ (ص ۱۳۹)، دعای ۷ (ص ۱۴۴)، دعای ۱۵ (ص ۱۴۵)، دعای ۲۹ (ص ۱۷۱)، دعای ۳۰ (ص ۱۷۲).

۱۰- دعایی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در عالم رؤیا به امام کاظم علیه‌السلام برای رهایی از حبس هارون آموخت، و حضرتش آزاد شد. (ص ۸۱).

۱۱- نقل بعضی دعا‌های مشهور مانند: دعای یستشیر (ص ۱۱۲ - ۱۱۴)،

دعای مشلول (ص ۱۲۸ - ۱۳۱).

۱۲- دعایی در رفع مهمات و شدائد از امام سجاد به روایت مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) (ص ۱۳۴).

۱۳- دعایی برای قضای دین، از پیامبر به نقل از حضرت باقرالعلوم (ع) (ص ۱۵۵).

۱۴- احتمالاً مهج الدعوات، نوشته مرحوم سید ابن طاووس، یکی از منابع اصلی این کتاب بوده است.

به هر حال، این کتاب، نمونه‌ای است از ظرفیت بالای متون دعایی شیعی برای ترویج فرهنگ اهل بیت (ع) در مجامع دیگر، که از این ظرفیت غفلت کرده‌ایم.

کتاب دوم:

الشرف المؤید لآل محمد صلی الله علیه وسلم، یوسف بن اسماعیل النبهانی، قدّم لها وضبطها واعتنى بها: السيد حسن منصور شعبان. القاهرة: دار الحسين الإسلامية، ۲۰۰۳ م، ۱۲۰ ص.^۱

نویسنده قاضی بوده و کتاب را به سال ۱۲۹۷ قمری نگاشته که در سال ۱۳۰۹ برای نخستین بار چاپ شده است. وی در مقدمه، در مورد انگیزه تألیف کتاب اشاره می‌کند که در سال ۱۲۹۷ در قسطنطنیه (ترکیه فعلی) به گروهی جاهل بر می‌خورد که در کینه و دشمنی به اهل بیت غرق شده‌اند، به گونه‌ای که احادیث مهمی همچون حدیث ثقلین و آیه تطهیر

۱. محقق کتابشناسی علامه سید عبدالعزیز طباطبایی در کتاب اهل البيت في المكتبة العربية (ص ۲۵۹، رقم ۴۱۸) از این کتاب نام برده و درباره آن می‌نویسد: «یوسف بن اسماعیل النبهانی (۱۲۶۵ - ۱۳۵۰)، در قرية إجمز تابع حيفا در فلسطین زاده شد، در الأزهر درس آموخت، ریاست محکمه حقوق در بیروت را به عهده گرفت، در مصر و بیروت، حدود پنجاه کتاب از او چاپ شده است». شرح حال او را در این منابع می‌توان یافت: الشرف المؤید، ص ۱۴۰ - ۱۴۳ (چاپ قدیم)، الأعلام، زرکلی، ۲۱۸/۸، الأعلام الشرقي، ۱۳۳/۳، الأعلام/الادب، ۳۴۲/۲؛ علماؤنا نوشته کامل محیی الدین داعوق، ۱۳۰، معجم المؤلفين ۲۷۵/۱۳.

این کتاب در سال ۱۳۰۹ در بیروت چاپ شده و افست آن در تهران انتشار یافته است. ترجمه کتاب به زبان اردو، توسط مولوی محمد عبد الحکیم شرف قادری تحت عنوان برکات آل الرسول (چاپ لاهور ۱۹۸۰ م) انتشار یافته، چنانکه در کتاب مرآة التصانيف ص ۲۳۴ آمده است.

را - که در فضیلت «أهل بیت النبوة ومعدن الرسالة و مهبط الوحي و منبع الحكمة» (ص ۷) است - تأویل می‌کنند. مثلاً اهل البیت را در حدیث ثقلین به معنی علمای امت، در آیه تطهیر به معنای همسران پیامبر، و در حدیث «التجوم امان...» به معنای ابدال می‌دانند. البته نبهانی کار آن گوینده را بر اجتهاد او حمل می‌کند، و او را مبرّا می‌داند، و حتی از کسانی که پیرو او شده‌اند، انتقاد می‌کند. به هر حال، در پاسخ به آن مطالب، کتاب خود را در سه «مقصد» می‌نویسد:

مقصد اول، درباره آیه تطهیر، حدیث ثقلین، و حدیث «أهل بیتی امان لأمتی». (ص ۹-۳۳)

مقصد دوم، در باب شرافت، مزایا و اختصاصات الهی که اهل بیت دارند. (ص ۳۴-۶۸)

مقصد سوم، در باب محبت اهل بیت و رستگاری بزرگی که در پی دارد، و در برابر: دشمنی با اهل بیت و پیامدهای آن. (ص ۶۹-۹۴)

خاتمه، در فضیلت صحابه، و توضیح این مطلب که اگر محبت اهل بیت همراه با دشمنی یک تن از اصحاب پیامبر باشد، آن محبت نیز نفعی نمی‌بخشد. (ص ۹۴-۱۱۸)

مؤلف، کتاب را با قطعه شعری از سروده‌های خود آغاز می‌کند (ص ۵).

آل طه یا آل خیر نبی
جَدُّکُم خیرَةٌ وَأَنْتُمْ خیار
أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكُمْ الرَّجْسَ أَهْلَ الْبیتِ قَدْماً فَأَنْتُمْ الْأَطْهَارُ

الف) مقصد اول، درباره سه حدیث سخن می‌گوید:

حدیث اول، روایت ذیل آیه تطهیر است. در این بحث، در مورد نقل مشهور که مربوط به پنج نور پاک است، می‌گوید که: «از طرق عیدة صحیحه استوار شده است». (ص ۱۰) و اگر مراد از آن همسران پیامبر بود، باید ضمیر جمع مؤنث به کار می‌رفت نه جمع مذکر (ص ۱۱).

نبهانی می‌گوید: «روایات طبری که نشان می‌دهد اهل بیت یعنی پنج تن، پانزده روایت به اسانید مختلف است، اما در مورد زوجات حضرتش فقط یک روایت نقل شده است. روایات سیوطی در درّ المنثور، به ترتیب بیست حدیث و سه حدیث است. (ص ۱۲)

وی نهایتاً این قول را می‌پذیرد که هم پنج تن و هم ازواج النبی مشمول این آیه‌اند (ص ۱۴)

و کلام ابن عربی در باب ۲۹ فتوحات مکیه را به تفصیل نقل می‌کند (ص ۴-۷).
 حدیث دوم، حدیث ثقلین است. در این بخش، پس از روایت مسلم و شرح آن از نووی (ص ۲۰-۲۱)، کلام مفصل حکیم ترمذی در *نوادر الأصول* (ص ۲۱-۲۳) را آورده و برداشت خود از حدیث ثقلین، اخذ به کتاب خدا را تمسک به آن یعنی عمل به احکامش؛ و اخذ به عترت را منحصر به محبت، عنایت، اعظام، اعزاز و اکرام آنها - اعم از نیکوکار و بدکردارشان - می‌داند. (ص ۲۴) زیرا عترت در نظر او یعنی تمام دودمان پیامبر!
 سخن نهانی در صفحات ۲۳، ۲۸۲ شامل تعلیقاتی بر کلام حکیم ترمذی است.
 حدیث سوم، حدیث «أهل بیتی أمان لأمتی» است. نهانی، ابتدا کلام حکیم ترمذی را آورده که اهل بیت (علیهم السلام) را در اینجا به معنای ابدال اُمت می‌داند. (ص ۲۸-۳۱) و سپس به آن پاسخ می‌دهد. در پایان این پاسخ، برای اشتباه ترمذی دو وجه می‌یابد: اول، دست بردن دیگران در آثار او، همانند این که در آثار ابن عربی و عبد الوهاب شعرانی روی داده است. دوم، معاشرت او با شیعیان غالی است که او را به تفریط در باب اهل بیت (علیهم السلام) کشانده است (ص ۳۳).

ب) مقصد دوم شامل ویژگیهای اهل بیت است.

۱- تحریم زکات بر آنها، که به جای آن سهم ذوی القربی را برای آنها قرار داد. (ص ۳۴-۳۸)

۲- برترین در نسب و والاترین در حَسَب هستند. (ص ۳۸-۴۰)

۳- تمام حسب و نسب‌ها در روز قیامت منقطع است به جز سبب و نسب پیامبر (ص ۴۰-۴۱)

۴- اطلاق لفظ شریف یا سید بر دودمان حسنی و حسینی. (ص ۴۱-۴۳)
 در اینجا وارد جزئیاتی در مورد سادات شده، مانند عمامه سبز بر سر نهادن.

۵- نقباء فقط از میان آنهاست. (ص ۴۳-۴۴)

در اینجا شانزده فایده برای نقابت ذکر می‌کند که ارزش تاریخی دارد.

۶- طلب اکرام فاسق آنها، و عقیده به این که گناهش آمرزیده شده است. (ص ۴۴-۴۶)

۷- اتصال نسب آنها به پیامبر در روز قیامت، و بهره گیری آنها از این اتصال

نسب. (ص ۴۶).

۸- وجودشان در زمین، امان امت است. (ص ۴۷)

۹- در زمرة نخستین کسانی اند که وارد بهشت می‌شوند. (ص ۴۷)

۱۰- با این که فرزندان فاطمه‌اند، به پیامبر نسبت صحیح دارند. (ص ۴۸)

باید گفت: تمام این مباحث، بر این اصل غلط مبتنی شده که اهل بیت یعنی دودمان پیامبر، ولذا عمدة مباحث در باب فضائل سادات است نه فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام).

نبهانی پس از این به «بعض فضائل الخمسة أهل العباد» می‌پردازد.

ذیل عنوان فضائل پیامبر، صلوات کبیرة محمد بن ابی الحسن بکری را می‌آورد که ظاهراً صوفی بوده و مؤلف او را بسیار بزرگ می‌داند، و ادعا می‌کند که وی، آن را مستقیماً از املاء پیامبر گرفته است. نبهانی در این مورد، به کتاب دیگرش *أفضل الصلوات على سيد السادات* ارجاع می‌دهد که به گفته خودش: «کتاب نفیس فی بابہ، جمع لغر صیغ الصلوات علی النبی، لا يستغنی عنه کل مسلم». (ص ۴۹ - ۵۱).

پس از آن به عنوان «السيدة فاطمة الزهراء رضی الله تعالی عنها» می‌رسد. و برخی از فضائل حضرتش را می‌آورد. و وفات حضرتش را شش ماه پس از رحلت پیامبر (یعنی شب سه شنبه سوم ماه رمضان سال ۱۱) می‌داند. (ص ۵۱ - ۵۵)

گفتارهای بعد، در باب «ابو الحسنین امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه» (ص ۵۵ - ۵۸)، «الإمام الحسن رضی الله عنه أبو محمد الحسن أمیر المؤمنین سبط رسول الله و ریحانه رضی الله عنه» (ص ۵۸ - ۶۱)، «الإمام الحسین رضی الله عنه أبو عبد الله الحسین سبط رسول الله و ریحانه رضی الله عنه» (ص ۶۲ - ۶۶) است.

در گفتار اخیر، از قول احمد بن حنبل، تصریح به کفر یزید را می‌آورد. البته اختلاف علمای سنی در این مورد را تذکر داده، ولی فسق او را مورد اجماع همگان می‌داند. و از بعضی از آنها، جواز لعن او را با تصریح به نامش نقل می‌کند. (ص ۶۶)

پایان بخش مقصد دوم، فضائل مشترک حسنین (علیهم‌السلام) است. (ص ۶۷ - ۶۸).

ج) مقصد سوم را با بحث درباره آیه مودّت قربی آغاز می‌کند و آن را مصداق *صله رحم* می‌داند. (ص ۶۹ به بعد)

در اینجا نیز کلام این عربی در باب ۲۹ فتوحات مکیه را نقل می‌کند (ص ۷۲ - ۷۶).

پس از آن به ترتیب، این عناوین را می‌بینیم: فضل قریش، مناقب الإمام شافعی، فضل حبّ العرب - با نقل کلامی از کتاب *سرّ الأدب فی مجاری کلام العرب* از ابومنصور ثعالبی - که صفحات ۷۶ تا ۸۰ را در بر دارد.

سپس به تفسیر دنباله آیه «ومن یقترب حسنة» می‌پردازد و حسنه را به معنای مودت آل محمد ﷺ می‌داند. احادیثی از فضیلت محبت اهل بیت (علیهم‌السلام) در اینجا می‌آید. کلام مناوی، صبان و عبدالوهاب شعرانی را می‌آورد، که مانند گذشته، عمدتاً در فضائل سادات است. (ص ۸۰ تا ۸۹).

آنگاه تحت عنوان «معاملة السلف الصالح وغيرهم لأهل البيت»، حکایاتی در مورد برخورد نیکو با سادات می‌آورد (ص ۸۹ - ۹۴).

پس از آن: «بیان فضل الصحابة» (ص ۹۴ - ۱۰۰) که محبت آل البيت همراه با دشمنی آنها بهره‌ای ندارد، و آنگاه فضائل چهار خلیفه اول (ص ۱۰۱ تا ۱۱۸) آمده است.

کتاب سوم:

مشارق الانوار فی مناقب آل البيت الأخیار. رمضان احمد عبد ربّه عصفور.

قاهره: دارالحسین الاسلامیه، الطبعة الثالثة، ۲۰۰۵ م، ۱۸۰ ص.

نویسنده، از عالمان مهم وزارت اوقاف مصر است که مدتی امام و خطیب مسجد سیده نفیسه در قاهره بوده است. در مقدمه دکتر صلاح الدین القومی که خود را «خادم الطريق» نامیده، کتاب را ستوده و به خواندن آن توصیه می‌کند. چاپ دوم کتاب به سال ۱۴۲۵ هجری و چاپ اول آن پیش از آن بوده است.

در مقدمه چاپ اول - که تاریخ ندارد - آمده است:

آل بیت النبى هم بضعة من لوزه، وثمره فؤاده، وفلذات كبده ... فهم أصحاب دعوه، واصحاب جهاد وكفاح... تلقوا الوحى فة بیوتهم وأعلنوه على الدنيا کلّها فى صبر وعزم وكفاح كما أمرهم الوحى. وهم كما ذكر الفخر الرازى: إنّ اهل بيته صلى الله عليه [وآله] وسلم ساووه فى خمسة أشياء: فى الصلوة عليه وعليهم فى التشهد، وفى السلام والطهارة وفى تحريم الصدقة وفى المحبة.

فهم القدوة والمثل: وهم الجود والسماء، وهم الحلم والعلم والشجاعة والإقدام، والجرأة في قول الحق والدفاع عنه والمطالبة به، وهم العبادة التبتل، وهم البلاغة والفصاحة والبيان ... (ص ۸-۹).

نویسنده کتاب را با دو بیت شعر آغاز کرده که از سراینده آن تحت عنوان «شاعر محب» یاد می‌کند: (ص ۱۰)

قل: تشقى بحب آل النبى قلت: هذا كلام غاو غبى
فاز كلب بحب أصحاب كهف كيف أشقى بحب آل النبى

مقدمه کتاب، شامل کلیاتی در فضیلت، محبت، کلمات قصار، و زیارت اهل بیت (ع) است. (ص ۱۱-۲۵).

متن کتاب درباره چند شخصیت از اهل بیت است، با این عناوین:

- ۱- زهرة البيت النبوي، السيدة فاطمة رضى الله عنها؛ (ص ۲۶-۴۲)
 - ۲- داعية الحب والسلام، الحسن بن علي؛ (ص ۴۳-۶۳)
 - ۳- شهيدة الدعوة والمبادئ، الحسين بن علي؛ (ص ۶۴-۱۵۰)
 - ۴- عقيلة بنى هاشم زينب بنت علي، زينب الكبرى؛ (ص ۱۵۱-۱۷۵)
 - ۵- أم كلثوم بنت علي، زينب الوسطى؛ (ص ۱۷۵-۱۷۸)
- اینک به نکاتی از هر فصل اشاره می‌کنیم:

فصل اول، مربوط به حضرت زهرا سلام الله علیها

عناوین فصل: حضرت خدیجه، میلاد حضرت زهرا، ازدواج، ویژگی‌ها، فرزندان، پس از پیامبر، فضائل فاطمه.

چند نکته از این فصل:

- ۱- نویسنده، تولد حضرت زهرا (ع) را پنج سال قبل از بعثت می‌داند؛ (ص ۲۷)
- ۲- در کتاب، منابع غالباً به طور دقیق معین نشده و به سبک قدما، فقط نام منبع یا راوی قید شده است.
- ۳- ماجرای «هل أتى» را از شبلنجی آورده، و او خود از مسامرات نوشته محیی الدین عربی نقل کرده است. (ص ۳۲-۳۵)
- ۴- نویسنده در مورد رویدادهای پس از پیامبر (ع) می‌نویسد:

مسلمانان در مورد جانشین پیامبر به اختلاف افتادند. سیده فاطمه، علی بن ابی طالب را جانشین رسول خدا دانست. اما این اختلاف داشت بحرانی پدید می‌آورد، که خداوند سبحان، خلیفه دوم را به رفع این اختلاف توفیق داد که با تعیین خلیفه اول، به نزاع پایان دهد، گرچه فاطمه با او بیعت نکرد و از این ماجرا ناخشنود بود. به علاوه نزاعی میان فاطمه و ابوبکر بود که این نزاع بر اساس میراث پیامبر بود و هرگز حل نشد. (ص ۳۹ - ۴۰).

۵- نویسنده، رحلت حضرت زهرا را در شب سه شنبه سوم ماه رمضان ۱۱ می‌داند (شش ماه پس از پیامبر)، که علی بن ابی طالب ایشان را غسل داد و بر حضرتش نماز گزارد. (ص ۴۰)

فصل دوم: امام حسن مجتبی (علیه السلام)

با عناوین فرعی: میلاد، ویژگی‌ها، در دوره حیات چهار خلیفه، تعیین حضرتش به عنوان امیرالمؤمنین و پنجمین تن از خلفای راشدین، زندگی علمی و اخلاقی امام مجتبی، مواعظ حضرتش، اخلاص، عبادت و اطاعت، فرزندان، وفات. چند نکته از این فصل:

۱- نویسنده مدّعی بی دلیل آورده - مانند تمام سخنانش در کتاب که بدون مدرک ارائه کرده - که: پس از بیعت مردم با امام علی (علیه السلام) حضرتش تصمیم گرفت از مدینه به سمت عراق برود. امام حسن (علیه السلام) با او مخالفت کرد، ولی بعداً تسلیم پدر شد. (ص ۴۸)

۲- نویسنده بدون دلیل و مستند، عقیده‌ای به شیعه نسبت داده بدین صورت که شیعه عقیده دارد که امام علی از دنیا نرفته و به دنیا باز می‌گردد. و این در نظر آنها یعنی رجعت.

سپس به امام حسن (علیه السلام) نسبت می‌دهد که به آن حضرت گفتند: شیعه می‌پندارد که علی باز می‌گردد. او پاسخ داد: دروغ گفتند این کذاب‌ها! اگر چنین خبری داشتیم، نه همسرانش از دواج می‌کردند و نه میراث او تقسیم می‌شد. ادعای بعدی نویسنده خواندنی تر است. می‌گوید:

این است نظر حسن بن علی رضی الله عنه در مورد فکر شیعی که اکنون

همه جهان اسلام را فرا گرفته است! به فضل خدای بزرگ هیچ اثری از این فکر در مصر نیست! البته آنها کوشیدند که در مصر نفوذ کنند.

آخرین تلاش این دعوت خبیث، تقریب بین مذهب شیعه و تسنن در فقه اسلامی بود که به ثمر نرسید. و این فضل خدا است! آنها الازهر را ساختند که شیعی باشد ولی سنی ماند. و این یکی از حسناتی است که مصری‌ها برای صلاح الدین ایوبی ذکر می‌کنند که تدریس مذاهب شیعی در الازهر را لغو کرد و به جای آن به تدریس مذاهب اهل سنت امر کرد! (ص ۴۹)

۳- نویسنده کلام ابن سعد در طبقات را می‌آورد که ابن ملجم پس از این که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کشت، به وضع بسیار بدی کشته شد (قطع زبان و سوزاندن به آتش)، سپس در پاورقی به این کلام اعتراض می‌کند که این سخن ابن سعد و استادش ابن قتیبه است. و خدا آنها را ببخشد! زیرا اهل بیت (علیهم السلام)، بزرگوارند و چنین کاری نمی‌کنند. بلکه او را قصاص کردند، مانند دیگر قاتلان. (ص ۵۰)

۴- در مورد امام حسن (علیه السلام) عقیده دارد که ادعای رافضه درست نیست و امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای خلافت، او را تعیین نکرد، بلکه بر اساس بیعت مردم خلیفه شد، که البته سزاوارتر از معاویه و دیگران بود. اما پس از تحولات بعدی برای این که خون ریزی نشود، کنار کشید و بیعت برای معاویه انجام شد. پس معاویه خلیفه است و پادشاه نیست! (ص ۵۱ و تفصیل بیشتر در صفحات ۵۴ - ۵۶).

۵- متن پیمان صلح میان امام مجتبی و معاویه را که - بدون سند و مدرک نقل می‌کند، در سه ماده، با متون تواریخ تفاوت‌های آشکار دارد. (ص ۵۳)

۶- افترای «مِزَاج و مِطْلَق» بودن به امام مجتبی (علیه السلام) در این کتاب نیز آمده است (ص ۶۱)، البته مانند دیگر مطالب نویسنده، بدون مدرک و مستند.

۷- در این فصل، یک مورد استناد به إعلام الوری نوشته طبرسی (فضل بن حسن) نیز دیده می‌شود. (ص ۶۲ - ۶۳)

این فصل، مفصل‌ترین فصل کتاب است و نزدیک به نیمی از کتاب را در بر دارد. عناوین اصلی آن چنین است: تولد، صفات، در زمان چهار خلیفه، موضع نسبت به معاویه، برخورد با یزید، خبر دادن ملائکه به شهادت حضرتش، اقدامات یزید در بدو حکومتش، نامه نوشتن عراقی‌ها به امام حسین (علیه السلام)، ارسال مسلم بن عقیل به عراق، حرکت حضرتش از مکه به سمت عراق، رویدادهای کربلا، تفصیل قضایای عاشورا و کوفه و شام، تحلیل حرکت حسینی، ازواج و اولاد امام (علیه السلام)، حرم حسینی در قاهره.

بعضی از نکات این فصل:

۱- نویسنده، روز تولد حضرت سید الشهداء - صلوات الله علیه - را پنجم شعبان سال چهارم هجری می‌داند. (ص ۶۵)

۲- نویسنده، بسیار تحت تأثیر تصوف است. در وصف امام حسین (علیه السلام) می‌نویسد: «فكان سيّد زمانه و قطب أقطاب المتصوفة، وإمام الأولياء علماء وفقهاء وقرباً و صلة و حباً و عطفاً و حناناً». (ص ۷۱)

۳- نویسنده، بحث جنگ رده را مطرح کرده (ص ۷۱-۷۲) که جای نقد دارد. سید مرتضی عسکری در آثار خود و محمد حسن آل یاسین در کتاب نصوص الردّة فی تاریخ الطبری به این مبحث پرداخته‌اند.

۴- نویسنده نسبت به معاویه بسیار خوشبین است و بدبینی شیعه به او را خوش نمی‌دارد. در این جهت به کلمات ابن تیمیه و ابن عطاءالله اسکندری استناد کرده و سخن ابو اسحاق اسفرائینی در کتاب نورالعین فی مشهد الحسین (علیه السلام) را به تفصیل می‌آورد. (ص ۷۵-۷۸) لذا مورخان شیعه را گمراه و گمراه کننده می‌داند. (ص ۷۹)

۵- بر اساس نظریه مشهور اهل تسنن، بدگویی به صحابه را روا نمی‌دانند. ولی وقتی به گزارش و تحلیل قضایای کربلا می‌رسد، مجبور به نقض فرضیه خود می‌شود و جنایات سپاه شام را - که قطعاً شماری از آنها صحابه پیامبر بودند - بر می‌شمارد. (ص ۸۰ به بعد). مثلاً در صفحه ۸۶ سه جنایت مهم یزید (قتل امام حسین (علیه السلام)، هجوم به مدینه و اهانت به خانه کعبه) را یاد می‌کند

و می‌نویسد:

فهذا الذى أجمع المورّخون على فسقه ومجدنه وفجوره، فكيف يصحّ أن يقارن بالإمام الحسين رضى الله عنه، رجل الطهر والفقه والدين والخلق، سبط رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ ولا أدري كيف ارتضاه المسلمون حاكماً لهم؟ سؤال ليس له جواب يشفى سوى التسليم لله تعالى بما قضى و قدر.

این نوع ورود در بحث جای پرسش دارد: اولاً، این مسلمانان که او را به عنوان حاکم پسندیدند و برگزیدند، بیشتر آنها صحابه بودند. چرا - بر خلاف مبنای خودتان - در انتخاب آنها تردید روا می‌دارید؟ ثانیاً، حال که بحث علمی به اینجا رسیده، چرا از شیوه علمی طفره می‌روید و کار را به قضا و قدر وا می‌گذارید؟ مگر این انتخاب، کار خدا بوده که تنها راه، «تسليم در برابر خدای تعالی» باشد؟!

۶- در ص ۱۰۳ و ۱۰۴، نویسنده درباره ارزش کربلا و قداست آن با عباراتی ادیبانه سخن می‌گوید. همین گونه در ص ۱۲۶ مرثیه منثور نویسنده در باب شهدای کربلا آمده که خواندنی است.

۷- نویسنده روایتی از امام صادق (علیه السلام) به نقل از ابو اسحاق اسفراینی آورده به این عبارت: «لما قُتل الحسين، ضجت الملائكة إلى الله وقالوا: يا ربنا أيفعل هكذا بالحسين وهو ابن بنت نبيك؟ فقال لهم: بهذا أنتقم منهم». نگارنده سطور، فعلاً فرصت رجوع به کتاب اسفراینی را ندارم و نمی‌دانم که عبارت در آن منبع همین است یا اسیر نقصان عمدی شده یا افتادگی در مرحله حروفچینی و نمونه خوانی بوده است؟!

اما افتادگی در مطلب، به روشنی پیدا است. متن کامل آن در کتاب /مالی شیخ طوسی (ص ۴۱۸، ح ۹۴۱) چنین است:

لما كان من أمر الحسين بن علي ما كان، ضجت الملائكة إلى الله (تعالی) وقالت: يا رب يفعل هذا بالحسين صفيك و ابن نبيك! قال: فأقام الله لهم ظل القائم (عليه السلام) و قال: بهذا أنتقم له من ظالميه.

در این باره رجوع کنید به بحار الأنوار (ج ۴۵، ص ۲۲۰ - ۲۲۹ که ۲۴ حدیث

در این باب نقل کرده است).

۸- در مورد موضع رأس الحسین، در صفحات ۱۳۹-۱۴۱ و ۱۴۹-۱۵۰ مطالبی آورده و نحوه انتقال سر مطهر به قاهره در سال ۵۴۹ را بیان می‌دارد. البته به اختلاف مورخان در این زمینه اشاره می‌کند و آنگاه می‌نویسد: هر جا که بدن یا سر مطهر امام حسین - رضی الله عنه - دفن شده باشد، در هر محلی که باشد، جای تعظیم و تقدیر دارد؛ زیرا امام حسین - رضی الله عنه - نمونه و الگو برای هر مسلمانی است که حق و عدالت را دوست دارد، به خدا و ملائکه و کتابها و رسولانش و روز جزا ایمان آورده و خود را در راه تحقق مبادی و ارزشهای اسلامی فدا می‌کند. (ص ۱۴۱)

۹- نویسنده بحث بسیار مهمی آورده در پاسخ به چند سؤال:

الف) آیا امام حسین بن علی - رضی الله عنهما - در خروج بر یزید، مخطیء بوده است؟

ب) آیا بیعت با یزید، بیعت شرعی کاملی بود که خروج بر او برای کسی روا نباشد؟

ج) آیا امام حسین، با فرزند معاویه بیعت کرده و سپس پیمان شکسته بود؟
د) آیا خروج امام حسین بر یزید، سندی است که خروج و مسلمانی بر حاکم مسلمان را در هنگام ظلم و بغی او مباح سازد؟

این بحث مهم، در صفحات ۱۴۲ - ۱۴۵ به شیوه فقهی - تاریخی پیگیری شده که برای اهل نظر، جالب تواند بود.

فصل چهارم - حضرت زینب (علیها السلام)

نویسنده - مانند عموم مصری‌ها - کنیه حضرتش را «امّ هاشم» می‌داند، که به این کنیه در عناوین فرعی این فصل، بارها اشاره می‌رود.

عناوین فرعی این فصل چنین است:

مقدمه‌ای در مورد محبت مصری‌ها به اهل بیت به ویژه ام هاشم، تولد و کودکی حضرت زینب، جایگاه آن بانو در خانه نورانی جدّ و پدرش، القاب و کنیه‌ها، سه دختر حضرت علی (علیه السلام) که نام زینب داشتند، زندگی معنوی

زینب کبری، زندگی عقلی و علمی حضرتش، امّ هاشم در مصر، حرم حضرت زینب در مصر و علمای مدفون در آن.

بعضی از نکات این فصل:

۱- مقدمه این فصل، گفتاری است در تمجید اهل مصر و علاقه آنها به اهل بیت، و روایتی از طرق اهل تسنن در مدح مصری‌ها. (ص ۱۵۲-۱۵۴)
 ۲- القاب و کنیه‌های حضرت زینب را بدین ترتیب بر می‌شمرد. (ص ۱۵۸-۱۵۹)
 - کنیه امّ هاشم (منسوب به جد سؤمش، هاشم بن عبد مناف)؛
 - کنیه امّ العواجز (به جهت دستگیری از بینوایان و ناتوانان)؛
 - لقب صاحبة الشوری (به جهت این که خانه‌اش محل تصمیم‌گیری‌ها بود)؛

- لقب رئیسة الديوان (رجال و والی مصر، جلسات خود را در خانه حضرت زینب و تحت نظر حضرتش تشکیل می‌دادند)؛

این مطالب، محل نقد و بررسی و ارزیابی تواند بود، گرچه نویسنده مدرکی برای سخنان خود ارائه نکرده تا راهی برای ارزیابی گشوده شود.

۳- دعای «یا عماد من لا عماد له» را به حضرت زینب نسبت داده که از پیامبر روایت می‌کند. (ص ۱۶۶).

۴- جنبه‌های علمی حضرت زینب را در قالب چند روایت از حضرتش آورده که ظاهراً این روایات، اختصاص به منابع اهل تسنن دارد. (ص ۱۶۴-۱۶۹)

۵- تاریخ ورود حضرت زینب به مصر، و تاریخ حرم حضرتش در این دیار، فصلی خواندنی در این کتاب است (ص ۱۶۹ - ۱۷۵) که البته جای نقد و ارزیابی نیز دارد.

۶- مؤلف ضمن بحث خود، ذیل کلامی از سید الشهداء (علیه السلام)، اشاره می‌کند به شش مزار که مسلمانها برای امام حسین (علیه السلام) در شش شهر بنا کرده‌اند: مدینه، قاهره، کربلا، عسقلان (در فلسطین فعلی)، رقه، دمشق (هر دو در سوریه فعلی). البته به گفته نویسنده: «امام حسین همیشه در هر جا و مکان، در درون مسلمانان زنده و جاودانه است» (ص ۱۶۱).

۷- به عقیده نویسنده، حضرت علی (علیه السلام) سه دختر به نام زینب داشت:

(الف) زینب کبری (امّ هاشم)

(ب) زینب وسطی (امّ کلثوم). مادر این دو، حضرت زهرا بود.

(ج) زینب صغری. مادر او، امّ ولد بود، که همسر پسر عمویش محمد بن عقیل بود، در قریه «راویه» در حومه دمشق از دنیا رفت. و مزاری مشهور در آنجا دارد که حورانی در کتابش *اماکن الزیارات* و موصلی در کتاب *المعارف* بدان اشاره کرده‌اند. (ص ۱۵۹)

فصل پنجم: امّ کلثوم (علیها السلام)

عناوین فرعی: ویژگی‌های فردی، ازدواج با عمر بن خطاب، وفات و دفن در مدینه. نکته مهم این فصل، این است که نویسنده ازدواج امّ کلثوم با خلیفه دوم را قطعی می‌داند (ص ۱۷۶) که محل بحث و تردید جدی برخی از صاحب نظران است و تفصیل آن به منابع مربوطه واگذار می‌شود.

[سید محمد رضا حسینی جلالی]

مائة کلمة، انتخابی از کلمات قصار امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که جاحظ بر اساس ادای نیکو، ژرفای معنا، زیبایی اسلوب و اثرگذاری در جان، در کنار ایجاز و روانی برگزیده است. این رساله بارها منتشر شده؛ از جمله: چاپ ۱۴۳۱ که با تحقیق استاد سید محمد رضا حسینی جلالی انجام شده است. آقای جلالی در مقدمه این نسخه، گفتاری آورده که گزارشی از آن در پی می آید:

۱- جاحظ کیست؟

عمرو بن بحر بن محبوب کنانی. چنین ملقب شد چون جدش باربر یکی از بنی کنانه در بصره بود که زادگاه و مسکن او بود. تولد او را سال ۱۶۰ دانسته‌اند. وی به سال ۲۵۵ درگذشت. در مدارس بصره درس آموخت؛ لغت و ادب از اصمعی و ابو عبیده، نحو از اخفش، حدیث از حجاج بن محمد، فقه از ابو یوسف یار ابو حنیفه، و کلام از نظام. بدین سبب به معتزله منسوب است، که در آن گرایش خاص داشت.

به کودکان درس داد. بین بغداد و بصره در سفر بود. به ادبیات مشغول شد و در نقد تخصص یافت. با حاکمان، وزیران و امیران و حتی خلفا پیوند گرفت. آثار او - به دلیل شیوه خاص نگارش - ماندگار شد. در موضوعات مختلف نوشت و گاهی گرفتار تناقض شد.^۱

نوشته‌های او برگزیده مطالعات اوست، از اشعار شعرای جاهلی و ادبا و شاعران مسلمان، و در پیشاپیش آنها امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) که اثر کلمات حضرتش در نوشته‌های جاحظ نمایان است؛ گرچه گاهی جاحظ از روی عمد یا سهو یا نسیان آنها را به خود نسبت داده، به هر

۱. منابع شرح حال جاحظ (به ترتیب زمان):

تأویل مختلف الحدیث از ابن قتیبہ دینوری، محمد بن مسلم (م ۲۷۶)، ص ۵۹-۶۰.

فرق و طبقات المعتزله از قاضی عبد الجبار (م ۴۱۵)، ص ۲۱۶-۲۱۷.

الأمالی از سید مرتضی، علی بن الحسین الشریف (م ۴۳۶)، ۱/ ۹۴-۹۹.

تاریخ بغداد از خطیب بغدادی، احمد بن ثابت (م ۴۶۳)، ۱۲/ ۲۱۲-۲۲۰.

تاریخ دمشق از ابن عساکر، علی بن الحسن (م ۵۷۱)، ۴۸/ ۲۹۴. طبع عاشور.

معجم الأدباء از یاقوت حموی (م ۶۲۶)، ۶/ ۵۶-۸۰.

سیر أعلام النبلاء از ذهبی، ۱۱/ ۵۲۶.

لسان المیزان از ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲)، ۴/ ۳۵۵.

حال کلام امام، امام کلام است و در میان سخنان دیگر، کاملاً بارز و هویداست، روح مقدس علوی از آن تالُلُ دارد و می‌درخشد، تا آنجا که جاحظ بارها به این واقعیت اعتراف کرده است. از جمله آثار این درخشش، گزینش صد کلمه است که جاحظ هر کلمه‌ای از اینها را با هزار کلمه از کلمات نیکوی عرب برابر می‌داند، کلماتی که هرگز از دیگری نشینده‌اند. خواهیم گفت که این کلمات در میان کتابها و یادداشت‌های جاحظ پراکنده بوده است. پس ناگزیر باید فرد متتبع در میان میراث فرهنگی جاحظ آن را بجوید، و گرنه گرفتار تحریف و نقصان می‌شود. نیز باید دانست که زیبایی‌های علوی در نوشته‌های جاحظ، منحصر به این کلمات نیست، بلکه بیش از آن است که با جستجو به دست می‌آید.

۲- نسبت و اعتبار کتاب

۱- ۲- احمد بن حمید محلی شهید زیدی (۵۸۲ - قتل ۶۵۲) گوید:

از کتاب جلاء الأبصار نوشته حاکم جُشمی شهید ۴۹۵ به إسناد او از ابی الفضل احمد بن ابی طاهر^۱ یار نزدیک ابو عثمان جاحظ روایت کرده‌اند که گوید: روزی جاحظ به ما گفت: «امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صد کلمه دارد که هر کلمه از آنها با هزار کلمه از نیکوترین کلمات عرب برابری می‌کند [که هرگز از کسی شنیده نشده است]^۲».

مدتی مدید از او می‌خواستیم که آن کلمات را گرد آورد و بر من املا کند، اما به من وعده می‌داد و تغافل می‌کرد. در اواخر عمر، روزی بخشی از مسوّدۀ نوشتارهای خود را به من نشان داد، که این کلمات را از آن میان گرد آورد، به خط خودش به من داد، [و مرا به حفظ آن سفارش کرد]^۳، که

۱. احمد بن طیفور، ابو طاهر کاتب خراسانی مرورودی بغدادی (۲۰۴-۲۸۰) که خطیب در تاریخ بغداد (۲۱۱/۴) شرح حالش را آورده است.

به او- یا پسرش فضل - کتاب کنز الحکمة را نسبت داده‌اند که شرح مائة کلمة جاحظ است. نسخه‌ای از آن موجود است که محقق طباطبایی در کتاب اهل البيت فی المکتبة العربیة (ص ۴۳۵، رقم ۶۲۰) یاد کرده است.

۲. این جمله، از اسرار البلاغة افزوده شده است.

۳. این جمله نیز از اسرار البلاغة افزوده شده است.

این صد کلمه است.^۱

۲- خطیب خوارزمی، ابوالموفق بن احمد (۴۸۴ - ۵۶۸) در کتاب مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) سند این صد کلمه را چنین آورده است:

أخبرنا الفقيه أبو سعيد، الفضل بن محمد الأسترآبادي، حدّثنا أبو غالب، الحسن بن علي بن القاسم؛ حدّثنا أبو علي، الحسن بن أحمد الجهمي عسکر مكرم؛ حدّثني أبو أحمد، الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري؛^۲ حدّثنا أبو بكر محمد بن الحسن بن دري؛ قال: قال أبو الفضل، احمد بن أبي طاهر^۳

۳- ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) به نقل از استادش جاحظ، آن را در کتاب خود، عیون الاخبار، آورده است.^۴

۴- شیخ بهایی (م ۱۰۳۰) از محمد بن مفتاح به سند خود از جاحظ متن رساله را نقل کرده و مقدمه پیش گفته را آورده است.^۵

۵- ثعالبی در الإعجاز والإيجاز، صد کلمه را به طور مرسل آورده است.^۶

۶- ابن میثم بحرانی که شرح بر این کلمات نوشته، می‌نویسد:

از جمله حکمت‌های رسا و خورشیدهای تابان امیرالمؤمنین (علیه السلام)، صد کلمه از حکمت‌های لطیف آن گرامی است که ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ از کلمات حضرتش برگزیده است. در اینجا فضیلت علم و ادب گرد آمده است. جاحظ خود در مورد آنها گوید که هر کلمه آنها با هزار کلمه از نیکوترین سخنان عرب برابری می‌کند. آن را که اختصاص داده، نه به

۱. این مقدمه را محلی در کتاب الحدائق الوردیة (ص ۶۴-۶۶)، از نسخه عکسی به تاریخ ۱۰۷۷- که نزد ما موجود است - آورده است.

۲. عسکر مكرم، ناحیه‌ای در خوزستان فعلی بوده است. (مترجم)

۳. عسکری، در اینجا یعنی منسوب به عسکر مكرم، نه سامرا (مترجم)

۴. مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام)، ص ۲۷۰، طبع نجف: المكتبة الحیدریة.

۵. پنگرید: اهل البيت فی المكتبة العربیة، ص ۴۴۰.

۶. اسرار البلاغة، ص ۸۸، تحقیق محمد التونجی، چاپ رایزنی فرهنگی ایران در دمشق.

۷. الإعجاز والإيجاز، ص ۲۸، چاپ عکسی دار الفصون، بیروت، ۱۴۰۵.

جهت مزید جلال، بلکه به دلیل همراهیِ ایجاز با روانی است.^۱

۷-۲- در پایان آنچه از *اسرار البلاغة* آورده، می نویسد: «به حمد و یاری خدا، این کلمات در مکّه مشرفه، به تاریخ ششم صفر سال ۸۵۳ هجری به پایان رسید».^۲

من در تحقیق نص رساله جاحظ به تمام نسخه‌های چاپ شده - مانند نسخه بحرانی، بهائی، ثعالبی و خوارزمی - اعتماد کردم. همچنین به دو نسخه خطی رجوع کردم: یکی نسخه کتاب *الحدائق الوردیة*، تاریخ ۱۰۷۷؛ دیگر نسخه عکسی در مجموعه‌ای به خط آوی به تاریخ ۷۰۸، که نشر *اللاکلی* نیز در آن مجموعه است.

۱. شرح مائتة کلمة، ص ۲.

۲. این رساله، به تصحیح دکتر سید محمد علی حسینی در مجله رهنمون (نشریه مدرسه عالی شهید مطهری، شماره ششم، پاییز ۱۳۷۲ شمسی، ص ۴-۲۰) منتشر شده که تحقیق مناسبی است.

نیز تمام این رساله را ابوالمجد تبریزی شافعی (۸ محرم سال ۷۲۳) در سقینه تبریز - که شامل ۲۰۹ رساله است - ص ۹۹ و ۱۰۰ (چاپ عکسی کتابخانه مجلس و مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱) آورده است (مترجم).